

روز کارگر 1390

روزی که رفت بر باد، روزی که ماند در یاد

محمد قراگوزلو

Mohammad.QhQ@gmail.com

چپ سنتی متأثر از آموزه‌های ملی مذهبی که در صورت‌مندی ظاهراً "مدرن" و سکولار و آتئیست شده فرو رفته است و با وجود تغییر چهره و تعویض نام و عنوان هنوز بر مدار مانوس تمایلات عمیقاً خرده بورژوازی سیر و سیاحت می‌کند، سال‌ها پس از سرکوب دهه‌ی شصت از یک‌سو و فروپاشی کمونیسم بورژوازی روسی و تبلیغات سرسام‌آور مدیای سرمایه‌داری درخصوص پایان تاریخ و پایان سوسیالیسم از سوی دیگر به شدت با خود و در خود فرو رفته است. این چپ با وجود بعضی هیاهوهای اکسیونی خارج از کشور - آن هم به شکل پراکنده - تا رسیدن به وضع متعادل محتاج یک دگرگونی اساسی است. یکی از خصلت‌های این چپ؛ همواره انقلابی نشان دادن شرایط و دعوت از "مردم" برای انقلاب با تیر و ترقه بوده است. چپی که به ظاهر از سنت‌های مائوئیستی بریده و به کتاب سرخ و تضادهای بی‌بنیاد مائو پوزخند زده است، انگار نافش را با قراردادهای لین پیاثویی بریده‌اند و حاضر نیست دست از محاصره‌ی شهرها بردارد! با این حال همین چپ - دست‌کم در ظاهر - به قدرت طبقه‌ی کارگر به عنوان تنها نیروی واقعاً مادی جمع کردن بساط تولید اجتماعی سرمایه‌داری و ایجاد جهانی برابر و آزاد منتها به شکلی ایده‌نولوژیک و مومنانه پی برده است و به همین سبب نیز از مدت‌ها پیش برای یک مه (11 اردی‌بهشت) کارت تبریک می‌فرستد؛ به بازار می‌رود و خود را نو نوار می‌کند، سفارش کیک و شمع می‌دهد و مثل همیشه به صدور بیانیه‌های انتزاعی مطلقاً کاغذی می‌پردازد و بدون آن‌که بدانند در داخل چه گذشته است، مانند بچه مجاهد‌ها، به استناد چند تصویر که از سوی سه چهار نفر برداشته شده است، ارجوزه‌ی پیروزی شکوهمند می‌خواند. طبیعی است. تبعی هم هست. در روزگاری که افراطی‌ترین دست راستی‌های نون خور محافل نئوکان-های آمریکایی (امثال محسن سازگارا) و محفل‌هایی مانند جرس (حلقه‌ی ارتجاعی لندن)، شورای نئولیبرالی راه سبز امید، انواع گروه‌ها و جریان‌های ارتجاعی سلطنت طلب در کنار شاهزاده رضا پهلوی به استقبال یک مه می‌روند؛ چپ - هر چند سنتی یا مدرن - نمی‌تواند با فشار بیش‌تر بر پدال گاز، حرکت خود را به گونه‌ی تنظیم نکند که از قافله‌ی کارگر پناهی عقب بماند. در روزگاری که همه فهمیده‌اند کلید حل تمام مشکلات اجتماعی جهان ما - اعم از اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زیست محیطی و غیره - در دست‌ان پر توان طبقه‌ی کارگر نهفته است، چپ که خود را متولی و صاحب شش دانگ این طبقه می‌داند نمی‌تواند در حاشیه‌ی این غوغا، فقط ناظر باشد و مستقل از این‌که به پتانسیل تغییر دهنده‌ی طبقه‌ی کارگر فقط باور و اعتقاد مکتبی دارد، خود را وسط معرکه می‌اندازد. این چپ از آن‌جا که همیشه جامعه را انقلابی می‌بیند و حتا به خیزش عمیقاً ارتجاعی سبزها برچسب انقلابی‌گری می‌زند و خود را تا حد زائده‌ی بورژوازی لیبرال و اصلاح‌طلبان نئولیبرال مشارکتی - کارگزارانی تقلیل می‌دهد، با

این همه پس از هر ناکامی نیز از رو نمی‌رود و با انواع و اقسام اصطلاحات من درآوری و موج سازی از برگزاری موفقیت‌آمیز اکسیون‌های "باشکوه" روز کارگر 1390 قصه‌ها می‌سراید که می‌رس! این چپ که ناگهان "کارگر" شده نمی‌خواهد بپذیرد که جنبش کارگری نیز مانند هر جنبش دیگری با نوسانات متعددی مواجه است و پیش‌روی و پس‌روی‌های ناشی از یک سلسله فرایندهای پیچیده و در عین حال مشخص است که می‌باید برهه به برهه مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد. چپ خرده‌بورژوازی که بعد از یک مه 83 سقز ناگهان سوراخ دعا را یافته است، با وجود تمام کوششی که برای پوشیدن ردای کارگری به خرج می‌دهد، وقتی که لب به سخن می‌گشاید نانوایان هوشمند، جسور و آگاه سقزی را "چند شاطر" می‌خواند و نگاه محفلی و محفل "نگاه" خود را به درکی سخیف از جنبش کارگری پیوند می‌زند.

واقعیت این است که یک مه 2011 در ایران، چنان‌که شایسته‌ی طبقه‌ی کارگر کشور ما ست برگزار نشد و تحلیل‌های مریخی چپی که می‌خواهد از سیارات نامریی به برگزاری اکسیون‌های "باشکوه" بنگرد، صورت مساله را زیر فرش می‌گذارد. اعتصاب کارگران پتروشیمی ماهشهر - جدا از این که این‌که به اهداف مورد نظر نرسیده است - در کنار اکسیون موفق سنندج البته ملاک مناسبی برای ارزیابی روند نامناسب منتهی به یکی از بی‌رونق‌ترین یک مه‌های دهه‌ی اخیر نمی‌تواند باشد. دوستان واقع بین باشید. در بسیاری از شهرهای کارگری کشور کارگران "5 دقیقه" هم اعتصاب نکردند و برای اعتراض به سیاست‌های ریاضتی نئولیبرالی هدف‌مندسازی یارانه‌ها و افزایش وحشت‌ناک بهای گاز و برق و گوشت و مرغ و تخم‌مرغ و مسکن و دستمزدهای نازل 330 هزار تومانی و تعویق چند ماهه‌ی پرداخت همین دستمزدها و پیمان‌کاری‌ها و اخراج‌ها و قراردادهای سفید امضا و غیره به سوی ادارات کار نرفتند. برای فهم این انفعال کافی‌ست کمی از جوزده‌گی و خودفریبی فاصله بگیریم و از آوار دن‌کیشوتیسم غبار بزدا بیم. من سریعاً به چند مولفه اشاره می‌کنم:

- پیش از رسیدن یک مه در مجموع دو بیانیه از سوی تشکل‌های مستقل کارگری صادر شد.
- این دو بیانیه اگرچه در برگیرنده نکات مهمی بود و در فرازهای معتبر خود به مسایل رفاهی کارگران اشاره می‌کرد، اما معلوم است که نه با صدور دو بیانیه و نه با ده‌ها بیانیه‌ی مشابه نمی‌توان به یک حرکت پر تنین و موثر کارگری در یک روز خاص (یک مه) فعلیت بخشید.
- برخی از امضا کنندگان این بیانیه در واقع تشکل کارگری نیستند. **کانون مدافع یا کمیته** هستند. برخی دیگر **هیات بازگشایی** هستند و برخی دیگر پس از دست‌گیری اعضای اصلی‌شان **متفرق** شده‌اند.
- **چرخش به راست سندیکای هفت تپه** - که در یک برهه از فواید طرح تحول اقتصادی دفاع کرد و در برهه‌ی اخیر نیز وارد بحث انتخابات مجلس شورای اسلامی شد- یک ضایعه‌ی جدی در حد تلفات به شمار می‌رود. شاهدش هم این است که این سندیکا برخلاف سال‌های گذشته زیر همان یکی دو بیانیه‌ی ابتر نیز امضا نگذاشت.

● واضح است که وضع معیشتی کارگران و اقبال گسترده‌یی از خرده بورژوازی تحتانی به دنبال اجرای سیاست‌های نئولیبرالی حذف یارانه‌ها به ترز هول‌ناکی وخیم‌تر شده است. ورشکستگی صنایع، تورم، بی‌کاری، رکود تورمی، بی‌کارسازی، حذف بیمه‌های بی‌کاری، خصوصی‌سازی، ارزان‌سازی نیروی کار و غیره به نارضایتی گسترده‌یی در میان کارگران و زحمت‌کشان دامن زده است. اما نکته پیداست که **نارضایتی** یک مقوله است، **اعتراض** مقوله‌یی دیگر. و البته **اعتراض متشکل** مولفه‌ی متفاوت. و صد البته **اعتراض متشکل سراسری** مولفه‌یی متفاوت‌تر. و هزاران البته همه‌ی این‌ها لازم اما کافی نیست. تشکل مستقل رفرمیست که کارگران را برای رای دادن به جبهه‌ی مشارکت فرا می‌خواند، در ایستگاه نمی‌دانم چندم، اعضا و کارگران خود را دم در خانه‌ی کارگر پیاده می‌کند و در بهترین شرایط (رادیکال‌ترین حال!!) از کارگران می‌خواهد با شعار "یا حسین میرحسین" پرچم سبز رفسنجانی - خاتمی را برافرازند. تازه تحقق همه‌ی این ترندهای **رفرمیسم بورژوایی** مشروط به این است که شورای کذایی این هماهنگی راه سبز امید، اساساً به وجود و حیات طبقه‌ی کارگر در ایران "غیر صنعتی!!؟!" اعتراف و اذعان کند. در غیر این صورت اگر همین اعضای شورا از بیخ و بن منکر ساختار اقتصادی عمیقاً بورژوایی جامعه‌ی ایران شوند و از اساس **موجودیت قاطع** کارگران صنعتی و خدماتی ما را انکار کنند، که وا مصیبتاً. مصیبت برای کسانی که طی دو سال گذشته از کارگران خواستند تا زیر پرچم موسوی - کروبی - خاتمی سینه بزنند. مصیبت برای انحلال طلبان منشویک مآب و شبه سوسیالیستی که طبقه‌ی کارگر را فرا خواندند تا در خیزش سبز ذوب شود و حالا که خیزش لیبرالی و پرو غربی سبز به بن بست رسیده است، تقصیر شکست را برگردن **امثال نگارنده** می‌اندازند که به جای دعوت به "**انتلاف**"، طبقه‌ی کارگر را به "**انزوا**" رانده است و زمینه‌ی شکست سبزه‌ها را رقم زده است. بخشی از تقصیر را نیز به دوش نخبه‌گان بازار آزادگرای سبز می‌نهند که از همان ابتدا و با زبان موسوی - کروبی برای کارگران تره هم خرد نمی‌کردند و حالا با جهل مرکب از موضع مزروعی نئولیبرال فرمان صادره می‌کنند که "**کدام طبقه‌ی کارگر؟**" این جماعت به شدت فرصت طلب "**بی‌تنازل**" که زمانی همپای همپالکی و استاد خود (حضرت موسا غنی‌نژاد و شاگرد سر به راهش عباس عبدی) برای خصوصی‌سازی صنعت نفت در بنیاد باران خاتمی نقشه‌ها می‌کشیدند و با خوابیدن زیر باد احسان نراقی و داریوش شایگان، نفت را عامل اصلی دیکتاتوری می‌دانستند، حالا از بیخ و بن ماهیت مادی و طبقاتی همان کارگر صنعت نفت را نیز انکار می‌کنند.

● واضح است که روز یک مه، در معادلات **صفر و یکی** نمی‌گنجد. مراسم و جشنی است سمبلیک. برخاسته از سنت‌های سوسیالیستی. مانند 8 مارس. چه خیایان‌ها و کوچه پس کوچه‌ها پر شود از پرچم‌های سرخ و چه اکسیون‌های داخل شهر به گلگشت‌های کوه و بیابان عقب بنشیند، اصل آسیب شناخت جنبش کارگری را باید در جاهای دیگری جست‌وجو کرد. در عین حال شکی نیست که رفتن به سوی گلگشت‌ها حتا اگر از موضع یک واکنش به مقاومت دولت در برابر برگزاری مراسم یک مه تلقی شود، در مجموع یک **عقب نشینی** آشکار است. گلگشت برای مراسمی مانند سیزده بدر مناسب است. کارگران آوانگارد و چپی که مدعی پیش‌روی و پرچمداری جنبش کارگری است؛ فقط در عرصه‌ی اجتماعی شدن در پای‌گاه طبقاتی خود آب‌بندی می‌شود، پروسه‌ی "در خود" را به سوی "برای خود" در **متن طبقه** طی می‌کند و به طبقه‌ی متوسط هم می‌آموزد که برای رهایی از مکافات متمیزه شدنی که نئولیبرالیسم به او تحمیل کرده است، چاره‌یی ندارد جز این‌که در کنار کارگران بایستد و تا مرز رسیدن به اهداف کوتاه و بلند خود از پای **ننشیند**.

یک مه سال 2011 هم در ایران و هم در کشورهای اصلی سرمایه‌داری به نام‌مطلوب‌ترین شکل ممکن آمد و رفت. کارگران کجا بودند؟ چرا با وجود اعمال خشن‌ترین سیاست‌های ریاضتی و فقر و فلاکت روزافزون، کارگران خاموش بودند و خاموش ماندند؟ آیا اعتراضات پراکنده‌ی کارگری - از مصر و تونس تا اسپانیا و فرانسه- نویدبخش انسجام جنبش کارگری در آینده‌ی قابل پیش‌بینی خواهد بود؟ آیا تحولات آفریقای شمالی و خاورمیانه می‌تواند به عروج جنبش کارگری بینجامد؟ آیا شکست جنبش دست راستی سبز در افسرده‌گی و انفعال احتمالی کارگران ایرانی موثر بوده است؟ سیاست‌های نئولیبرالی ضد کارگری چه قدر در تضعیف تشکلیابی کارگران موثر بوده است؟ نئولیبرالیسم وطنی چگونه کارگران ایران را متمیز کرده است؟ نقش محفلیسم، رفرمیسم و سکتاریسم در تحدید شعاع حرکتی جنبش کارگری تا کجا مخرب بوده است؟

بعد از تحریر

1. قصد داشتم به مناسبت فرار رسیدن دومین سال‌گرد انتخابات 22 خرداد 1388، به بازخوانی ابعاد مختلف جنبش ارتجاعی بورژوا - لیبرال سبز پردازم. با وجود کمپین هتاکانه‌ی اصلاح طلبان مانده از این جا و رانده از آن جا هنوز هم منصرف نشده‌ام.

2. از سال‌ها پیش لیبرال‌ها و کلاً مدیای سرمایه‌داری اشتباهات دادگاه‌های دوران استالین را به شاخی زیر چشم سوسیالیسم تبدیل کرده‌اند و ماجراهای منجر به انقلاب فرهنگی مائو تا عقب مانده‌گی خمرهای سرخ را در شیپور گل و گشادی دمیده‌اند - که گویا قرار است سوسیالیسم را در مقام دشمن اصلی دموکراسی ثبت کند. دو سه مقاله‌ی مکتوب من - که سعی می‌کرد به نقد منصفانه‌ی آن شکست‌ها پردازد با هیاهو و غوغای غوکان انواع رسانه‌های بورژوایی خفه شد و راه به جایی نبرد. مضاف به این‌که نگارنده به اتهام نویسنده‌ی اصلی "سر مقالات پرآودا" و رفیق گرمابه گلستان یوسف گرجستانی و برو بچه‌هایش (بریا - ژدانف) هو شد. نامردی را ببین! تبیین نسبت‌های دموکراسی و سوسیالیسم، آن هم در عصر جهانی‌سازی‌های نئولیبرالی یک اولویت نظری است، که از ظرف چند مقاله عبور خواهد کرد.

باری. اگر فرصتی باشد و عمری، این مباحث را تدوین خواهم کرد.